



مهرداد، علیرضا (۱۳۹۳). پیوند ادبیات دفاع مقدس با حوزه علوم تربیتی و روان‌شناسی. مجموعه سمینارهای تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

پیوند ادبیات دفاع مقدس با حوزه علوم تربیتی و روان‌شناسی

علیرضا مهرداد^۱

تاریخ ارائه سمینار: دی ماه ۱۳۸۸

مقدمه:

این جلسه شاید تفاوتش با جلسات دیگر این بوده که جلسات قبلی گروه پژوهشی تعلیم و تربیت اسلامی صرفاً جنبه علمی و پژوهشی داشته است؛ اما این جلسه یک نوع تقدیری هم هست از کسانی که باعث آزادی خرمشهر شدند، ولو اینکه خودشان هم گفته اند که خرمشهر را خدا آزاد کرد، ما آزاد نکردیم. در این جلسه به این موضوع مهم می‌خواهیم بپردازیم که چگونه می‌شود نسلی به نسل دیگر پیام‌های مقدس خودش را منتقل کند منتهی نگرانی همیشه این بوده که معمولاً این بحث‌ها در جمع دوستان ادبیاتی مطرح می‌شود و کمتر در جمع دوستان علوم تربیتی و روانشناسی و به طبع آن در این دانشکده که رشته کتابداری را داراست بیان می‌شود. در صورتی که اتفاقاً این بحث کاملاً تربیتی و روانشناسی است. یعنی مشکل این است که کتاب یک شهیدی را می‌خواهیم تالیف کنیم مثلاً این شهیدی که برای سال ۶۰ یا ۶۱ است چگونه این برداشت ذهنی که یک نسلی مانند نسل ما از آن زمان جنگ دارد را به نسل‌های بعد در قالب کتاب، رمان، فیلم و... منتقل کند؟

کتاب‌های دفاع مقدس باعث می‌شود که آن حال و هوا را درک کنید و بعد آن حال و هوا فقط حال و هوای عاطفی نباشد یعنی صرفاً این باشد که من به یک شهید علاقه‌مند شدم بلکه حال و هوایی باشد که اثری در زندگی من و شما بگذارد.

الان که جنگی نیست باید بحث الگوپذیری مطرح شود برای اینکه بتوانیم این پیام را انتقال بدهیم باید

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

یک کار تخصصی بین دوستان ادبیات و دوستان تعلیم و تربیت و روانشناسی صورت بگیرد تا بتوانیم در انتقال پیام موفق باشیم.

سید علیرضا مهرداد متولد ۱۳۴۵ هستند. از رزمنده های دفاع مقدس واحد تخریب لشکر ۵ نصر بوده اند. از لحاظ مدرک تحصیلی کارشناس ارشد زبان ادبیات فارسی می باشند. عضو انجمن نویسندگان دفاع مقدس، پژوهشگر و منتقد ادبیات دفاع مقدس هستند. در حال حاضر هم معاونت ادبیات اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس خراسان رضوی را به عهده دارند و در آن حوزه فعالیت می کنند. آثار و تالیفات چاپ شده و بخشی از آن آثار حداقل عبارتند است از کتاب شمس، کتاب الگو، بروید پیدایش کنید، ابوفاضل، ۱۵ آیه و آخرین پرواز می باشد.

آقای مهرداد:

جای خوشبختی و خوشحالی است که در دانشکده علوم تربیتی در روز مقاومت و پیروزی این جلسه برگزار شده است. جلسه ای که در رابطه با حوزه شهدا و سرگذشت نامه‌ها، یادنامه‌ها یا کتاب‌های خاطرات شهدا برگزار شده و به نظر می رسد جای خالی یک چنین جلسه و کارگروهی در حوزه کتاب‌های شهدا به شدت احساس می شود که عرض خواهم کرد. امیدوارم این جلسه شروعی باشد برای رسیدن به بعضی از آرزوها و ایده‌آل‌ها در حوزه کتاب نویسی برای شهدا. یک جمله ای من خاطر هست از آقای مرتضی سرهنگی نویسنده توانمند عرصه ادبیات مقاومت و از آن کسانی هستند که مقام معظم رهبری خیلی به ایشان نظر دارند و نوشته‌هایشان نوشته‌های خاصی است؛ از جمله این کتاب‌ها که نزدیک به ۲۵-۲۶ سال است که چراغ دفتر ادبیات مقاومت را روشن نگهداشته است می توان به کتاب دا، کتاب بابانظر، در چندین متری چشمان کمین، دسته یک، جنگ دوست داشتنی که جزء شاهکارهای ادبیات دفاع مقدس کشورمان محسوب می شوند اشاره نمود که در حوزه کاری ایشان انجام شده است. ایشان یک جمله خیلی قشنگی دارند و آن جمله این است که ((اندوه کاغذهای سفید مرا به وحشت می اندازد)). این به نظر من خیلی جمله پر معنی است. این کارهای انجام نشده، کتاب‌های نوشته در حوزه ادبیات دفاع مقدس واقعاً انسان را به وحشت می اندازد. این موضوع البته به تاریخ، تاریخ انقلاب، رمان انقلاب، رمان جنگ و به همه مسائلی که امروز با آنها مواجه هستیم نیز تعمیم پیدا می کند. در صورتی که در غرب اگر نگوییم هر روز بلکه هرده روزی برای تاریخ و ادبیات

ما یک کتاب چاپ می‌شود و آن جوری هم که دلشان می‌خواهند می‌نویسند ولی در مقابل آنان ما چه می‌کنیم نمی‌دانم؟ یا مثلاً نگاه کنید در کشورهای دیگر مثل کشور کویت، می‌گویند در کویت دو ساعت در مقابل ارتش صدام مقاومت شده که این دو ساعت مقاومت نبوده است بلکه در واقع دو ساعت پیاده روی بوده که نیروهای حزب بعث توانسته‌اند به مرکز کویت دست پیدا کنند و قبلش هم آمریکایی‌ها به سران و شیوخ کویت اعلام کرده بودند که قرار است صدام حمله کند که آن‌ها با هواپیماها فرار نمودند و آقای صدام حسین خیلی راحت کویت را تسخیر کرد و تریلیاردها شمش طلا و دلارهای کویتی‌ها را راحت به بغداد منتقل کرد برای همین به اصطلاح آنان ۲ ساعت مقاومت در کویت ۸۰۰ کتاب نوشته شده است که چه قهرمان پردازی‌هایی که در این ۲ ساعت انجام نشده است؛ حال اینکه در یک جریان فتح خرمشهر و آن ۱۶ هزار نفری که معلوم نیست گم شدند یا در رودخانه اروند غرق شدند که عده زیادی از این‌ها، فقط پوتین‌هایشان را بچه بسیجی‌ها کنار رودخانه اروند دیدند، اینکه خودشان چکار شدند معلوم نبود. خیلی از این‌ها جنازه‌هایشان را کنار اروند، زیر نخل‌ها پیدا کردند. ۱۹ هزار اسیری که در خرمشهر گرفته شد که شهید صیاد شیرازی می‌فرمودند که این‌ها را منتقل کنید و نمی‌دانستیم این‌ها را چطور منتقل کنیم؛ نه ماشین داشتیم، یک رزمنده نداشتیم که ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر اسیر را دستش بدهیم و بگوییم این‌ها را کمپ اسرا ببرید. بچه‌ها می‌گفتند در همین خرمشهر در همین رابطه یک جریان‌اتی اتفاق افتاد و آن اینکه یک بچه بسیجی خردسالی بود قد کوتاهی داشت و یک کمپرسی پر از اسیر عراقی آن‌هم آدم‌های گردن کلفت به قول امروزی‌ها بعد این بسیجی قرار بود این کمپرسی را پشت خط برود و به کمپ اسرا منتقل کند. این بچه بسیجی وقتی می‌خواست از کمپرسی بالا برود نمی‌توانست از لبه فلزی این کمپرسی بالا برود لذا به ناچار اسلحه اش را به یکی از این عراقی‌ها داد و آنها دستش را گرفتند و بلندش کردند و روی تاج کمپرسی گذاشتند بعد اسلحه اش را بهش دادند بعد گفت حالا راه بیفتید. ببینید با یک همچنین شرایطی خرمشهر فتح شد. عرضم این است که این وقایع و خاطره‌ها را چه کسی می‌تواند و چطوری می‌شود منتقل کرد؛ این داستان همان ورق‌های سفیدی است که امثال آقای سرهنگی را به وحشت می‌اندازد.

این بحث یک حوزه اش حوزه ادبیات است و یک حوزه اش حوزه علوم تربیتی و مسائل مربوط به تاثیرگذاری اثر و مخاطب است که سعی می‌کنم خیلی سریع بحث را جمع کنم که در خدمت جناب دکتر اصغری هم باشیم و مرحله تبادل نظر و پرسش و پاسخ را هم بتوانیم به یک نتیجه ای برسانیم.

مسئله، مسئله زندگینامه شهدا یا بیوگرافی و تراجم یا کتاب‌های سرگذشت نامه شهدا است. اینکه چطوری این‌ها باید نوشته بشود؟ میزان مخاطبینش چقدر است؟ تاثیرگذارش چند است؟ کاربردش به اصطلاح چقدر است؟ دایره مخاطبش یا در دسته‌بندی مخاطبین، چه مخاطبینی این کارها را می‌خوانند؟ این‌ها همه مسائلی است که می‌توان بر روی آن بحث کرد؛ ولی نمی‌خواهم وارد این مقوله‌ها بشویم بلکه فقط در حد کوتاه به بعضی از اینها اشاره‌ای می‌کنم.

اشاره‌ای به تاریخچه زندگینامه نویسی. در غرب اعترافات مردم در کلیسا و به طریق اولی اعترافات راهب‌های مسیحی و نوشته شدن این‌ها اولین گونه‌های زندگینامه‌های خود نوشته را شکل می‌دهد. اگوستین قسیس، اولین کسی است که به عنوان یک راهب، یک پدر مقدس اعترافات خودش را در مقابل حضرت حق می‌نویسد که این زندگینامه اش هم هست که من کجا متولد شدم؟ چکار کردم؟ چقدر درس خواندم؟ چه گناهایی را مرتکب شدم؟ چه خطاهایی کردم؛ چه خدماتی کردم؛ در غرب بعد از اگوستین زمینه‌ای برای زندگینامه‌های خودنوشت به وجود می‌آید و توسعه پیدا می‌کند سپس سیر تکاملی خود را طی می‌کند؛ اما در ایران هرگز یک رویکرد گسترده‌ای نسبت به این جور زندگینامه نویسی‌ها نداریم؛ چون در دین اسلام اعتراف در ملاء عام و نزد دیگران پسندیده نیست در نتیجه نكوهش گردیده و توصیه نشده است؛ لذا گسترش هم پیدا نکرده است. از طرفی دیگر محدودیت‌های اجتماعی، اخلاقی و شخصیتی که در جامعه ما هست و در جوامع شرقی وجود دارد مانع بزرگی بر سر راه زندگینامه‌های خودنوشتی می‌باشد.

عرض من این است و می‌خواهم به این نکته برسم که اگر فیلترهای به اصطلاح طبیعی و غیرطبیعی را برداریم این اعترافات و بیوگرافی‌ها می‌تواند از نظر تربیتی تاثیرگذارتر باشد چون نویسنده آن شیرازه وجودی و شخصیت خودش را بروز داده است؛ اما بجای زندگینامه‌های خودنوشت در شرق و اسلام زبان حال‌ها را داریم یعنی فرد خودش نگفته بلکه گفتیم فکر کنید این جوری بوده است. مثلاً در رابطه با ائمه معصومین در حوزه ادبیات عاشورایی زبان حال داریم. غیر از آنچه که بیان شده، مثل خطبه‌ها و احادیث. مثلاً آنچه که آقای سیدمهدی شجاعی امروز می‌نویسد به نام آفتاب در حجاب و کشتی پهلو شکسته و امثال این‌ها، در شبیه خوانی، نوحه خوانی در مسائل این جوری هم هست. زبان حال‌ها جای اعترافات، خودگویی‌ها و خودنویسی‌ها را گرفته است. این در ادبیات بیوگرافی در شرق جایگزین شده است، امروز هم در رشته آکادمیکش در دانشگاه‌ها، برای اساتید، مشاهیر، بزرگان،

ستاره‌های سینما، قهرمانان ورزش و امثال این‌ها یادنامه‌ها، سرگذشت نامه‌ها وجود دارد؛ در حوزه علوم دینی و حوزه علمیه هم تراجم‌ها و شرح حال‌های علما، بزرگان، مجتهدین و عرفا این‌ها هم جزء سابقه این کار می‌باشد؛ اما متأسفانه در یک متد دستورمند و روشن در زمینه یک کتاب نیامده است. الان یک کتاب روش زندگینامه نویسی در ایران موجود نیست که یک سند باشد تا من بگویم فلان کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، شما بروید و بگیرید و ببینید اصلاً زندگینامه چطوری باید نوشته شود.

حال ببینید یک شخصیتی آمده زندگی خودش را انجام داده، سناریوی زندگی خودش را نوشته و بعد هم رفته است. معمولاً این جوری است. مخصوصاً در حوزه شهدا اینگونه است. بعد قرار است که اطلاعاتی را از آن زندگی از زبان هم‌زمان، خانواده اش، همسرش، فرزندانش، پدر و مادرش، خواهر و برادرش، دوستان همکلاسیش، هم‌دانشگاهیش، همسایه‌هایش و کسانی که زیردستش بودند یا نیرویی که تحت امرش بودند و از مجموع این آدم‌ها کسب کنیم که آن اطلاعات نشان دهنده منش، روش و شخصیت آن صاحب ترجمه یا صاحب زندگینامه باشد. این یک مقدار کار را سخت می‌کند در عین حال که ادعا می‌کنیم داریم یک مستند تهیه می‌کنیم؛ اما نکته‌ای که همیشه عرض می‌کنم این است که در هیچ کدام از مستندهای ادعایی در واقع با یک مستند واقعی سروکار نداریم؛ مستندهای تلویزیونی را هم که نگاه کنید چه در حوزه طبیعت، چه در حوزه مسائل اجتماعی و چه در حوزه مسائل سیاسی برای هر کدام از مستندهای تلویزیونی یک سناریو نوشته می‌شود و این سناریو همان جایی است که مستند را از واقعیت دور می‌کند. یعنی به محض اینکه کارگردان یا سناریونویس کاغذ و قلم به دست می‌گیرد. می‌گوید از نقطه‌ی A شروع می‌کنیم تا نقطه‌ی B تا نقطه‌ی C و این نقطه‌گذاری‌ها را وقتی انجام می‌دهد یک مسیر تهیه می‌کند. در طی آن مسیر یک چیزهایی را یا نمی‌بیند یا نمی‌خواهد ببیند چون در راستای سناریو قرار نمی‌گیرد. پس چکار می‌کند؟ گزینش انجام می‌دهد. به محض اینکه دست به گزینش می‌زند کار از مستند اصلی خارج می‌شود. مثلاً برای تهیه یک مستند در حوزه بزهکاری‌های اجتماعی، فیلمبردار راه نمی‌افتد در خیابان، بیغوله‌ها، خرابه‌ها، پارک‌ها، باغ‌ها و به اصطلاح نشست‌های شبانه و امثال اینگونه جاها را فیلم برداری بکند بعد پخشش کند بلکه یک سناریو می‌نویسد و برابر آن سناریو حرکت می‌کند. اینجا ابتدای گذران کار مستند از فیلتر نگاه سناریونویس است. همین اتفاق در کتاب‌های مستند، در یادنامه‌ها، گذشت نامه‌ها هم می‌افتد.

نویسنده وقتی شروع می کند در رابطه با یک شخصت چیزهایی را بنویسد، در واقع همان جا برای خودش چهارچوب تهیه می کند، حالا این چهارچوب ها گاهی وقت ها محدودیت های سیاسی یا محدودیت های حیثیتی است. الان هنوز در حوزه جنگ اسراری داریم که قابل فاش کردن نیست، هنوز پرونده ای از شهدا داریم که وقتی این سرگذشت نامه کامل می شود و قرار است تحویل نویسنده بشود ممکن است برگ هایی از آن کنار گذاشته شود. حال اینکه این سند باقی بماند و بعد در آینده ممکن است از آنچه استفاده هایی بشود آن یک بحث دیگری است. ولی عرضم این است که در حوزه مستند سازی اول باید با نگاهی که به مستند می کنیم از حوزه مستندی که هیچ دخل و تصرفی در آن انجام نشده بیرون بیایم یعنی این را اول خط بکشیم، همچنین چیزی نه در سینمای غرب، نه در سینمای ایران، نه در حوزه ادبیات نه در هیچ جا، وجود ندارد بلکه همیشه یک محدودیت هایی هست. یک ممنوعیت هایی هست، هر راست نشاید گفت جز راست نباید گفت. هر راست نشاید گفت این محدودیتی است که الان می خواهیم کمی به آن توجه کنیم، منظور، محدودیت های اجتماعی، سیاسی و این ها نیست، بلکه یکی از عمده محدودیت ها محدودیت مخاطب است. یعنی دسته بندی مخاطب؛ یعنی وقتی کتابی را به چاپ می سپاریم ناشر از ما سؤال می کند که مخاطبش چه کسی است؟ حلقه مخاطبیش چه کسانی هستند؟ در کتاب های شما دیدم که گروه های سنی را دسته بندی می کنند. در کتاب های بزرگسال هم دسته بندی و گروه بندی وجود دارد. مخاطبین عام، تخصصی، آکادمیک، دانشگاهی و مخاطب حوزوی.

خلاصه، هر کتاب یک دایره و حلقه مخاطبی دارد، عمدتاً در کتاب های زندگینامه دچار یک مشکلی در حوزه مخاطب هستیم. تمام آنچه که از یک شهید باقی مانده برای مخاطب جذاب نیست، در صورتی که اصرار داریم همه آن چیزی که از یک شهید باقی مانده را منعکس کنیم که در این صورت دچار ریزش مخاطب می شویم، مشکلی که پیش می آید این است که یک پرونده ۲ هزار صفحه به من می دهند که هیچ محدودیتی هم برای انعکاس این دو هزار صفحه ندارم.

الان در حوزه تاریخ شفاهی در دانشگاه هاروارد یک آقای پول هنگفتی آن جا گرفته و دفتر تاریخ شفاهی ایران و تاریخ شفاهی انقلاب را تشکیل داده است و مرتب هم کتاب چاپ می کند. متدی که آن ها دارند این است که مصاحبه کننده تمام حالات فرد مورد مصاحبه قرار گرفته را یادداشت می کند؛ اگر مصاحبه شونده سرفه کرده داخل پرائتر نوشته سرفه کرد، اگر خندید داخل پرائتر نوشته

خندید، سرخ شد، بلند شد، نشست. این کتاب‌ها معمولاً مخاطب خاص دارد یعنی هرکسی این‌ها را نمی‌خواند. جزئیات آن ساعت مصاحبه را از اول تا آخر نوشته که تبدیل به کتاب‌های ۳۰۰ - ۴۰۰ صفحه خواهد شد. عرض می‌کنم این یک روش است.

یک روش دیگر نیز وجود دارد که شما هر آنچه که هست بدون هیچ قیچی و برشی این‌ها را بیاورید که این هم مخاطب پیدا نمی‌کند یعنی پرونده خام سرگذشت پژوهی یک شهید را بیایم چاپ کنیم که این یک مسئله است. یعنی یک تضاد دائمی در حوزه سرگذشت پژوهی دفاع مقدس داریم. یک تضاد دائمی که وقتی از طرف شهدا نگاه می‌کنید، از طرف صاحب اثر نگاه می‌کنید یک چیزهایی را باید بگویید، وقتی به مخاطب نگاه می‌کنید، یک چیزهایی را نباید بگویید این خودش یک محدودیت است.

مسئله دیگر این است که اثبات شده است حادثه، محور اصلی پذیرش‌ها و جاذبه‌هاست. الان در طول همین یک‌سال گذشته اثبات شد که خاطرات و نوشته‌های حادثه شهیدهاشمی نژاد به داستان، رویکرد آقای نجفی‌قوچانی در سیاحت غرب و سیاحت شرق به داستان، رویکرد شهید بزرگوار شهید دستغیب به داستان‌های شگفت، نشان دهنده این است که انسان از حادثه خوشش می‌آید و حادثه همیشه مسئله اصلی انسان است. کتاب‌ها، کتاب‌ها، کتاب‌ها، کتاب‌هایی که به چاپ صدم و بیشتر می‌رسد این‌ها کتاب‌هایی هستند که حادثه محور نوشته شده‌اند، یعنی حادثه‌ها پشت سرهم روی هم می‌لغزند و دامن مخاطب را رها نمی‌کنند، مخاطب را رها نمی‌کنند که کتاب را ببندد و رها کند. این هم مسئله است.

سپس در خاطره می‌رسیم به قضیه‌ای به نام مفاهیم و مصادیق، در زندگی شهید یک‌سری مفاهیمی داریم. مفاهیم اخلاقی و ویژگی‌های برجسته شخصیتی مثل تواضع، تعقل، دشمن‌ستیزی، استکبارستیزی، ولایت‌مداری، اطاعت از فرماندهی، اقامه نماز و همچنین مسائل متعددی مثل خود اتکائی در حوزه تربیت خانوادگی و غیره که این‌ها همه مفاهیمی هستند که در حوزه زندگینامه نویسی نقش به‌سزایی دارند که معمولاً به آن توجه می‌شود؛ اما وقتی که این‌ها در امور تربیتی به تأثیرگذاری می‌رسند با مصادیق پیوند می‌خورند یعنی مصداق‌ها یا یادمان‌ها یا همان خاطره، این‌ها اصطلاحاً مواردی است که آن مفهوم را در ذهن مخاطب حک می‌کند و تا شما یک مفهومی را با مصداق همراه نکنید این ماندگار نمی‌شود یا اصلاً مورد قبول واقع نمی‌شود. یعنی می‌گویید این شهید بچه

خوبی بود. آدم اهل نمازی بود ما نمی دانیم اهل نماز بودن یعنی چی؟ ولی به محض اینکه می گوئیم در بیابان گیر کرده بودیم ناگهان به ساعت نگاه کرد گفت وقت اذان گذشته، بعد رفت سر رادیات ماشین از داخل رادیات ماشین آب کشید و وضو گرفت و نماز خواند. حالا می فهمیم اهل نماز بودن یعنی چی؟ می گوئید شجاع بود نمی دانیم شجاع بودن یعنی چی؟ مثلاً شهید صلاحی شجاع بود اصلاً متوجه نمی شویم. بعد از ذکر این جمله شما مصداق بروز این صفت را می گوئید که ما یک گردان بودیم که در پشت خاکریز گیر کرده بودیم و این شهید آدمی بود که قبل از اینکه به جبهه بیاید چوپان بوده و چوپانی می کرده است وقتی که به جبهه آمده بود چوب چوپانی اش را با خودش آورده بود و در کوله پشتی اش گذاشته بود. گفته بود «اگر اسلحه ام، تفنگم فشنگ هایش تمام شد با این چوب با عراقی ها می جنگم» بعد شب عملیات، بچه ها زمین گیر شده بودند کسی جرأت نمی کرد از خاکریز بالا برود مدام فرمانده فریاد می زد بابا یکی بلند شود این تیربار را خاموش کند این آقا بلند شد؛ بلند شد از خاکریز رفت آن طرف، تیربار عراقی را خاموش کرد. بعد از ذکر این ماجرا متوجه می شویم که شجاعت یعنی چه؛ یا آن خاطره ای که در رابطه با شهید فرومندی نقل می کنند که ایشان جانشین لشکر نصر بودند. گفت «از خط بیسیم زدن یک تیرباری اینجا هست بچه ها را خیلی اذیت می کند و کسی جرأت نمی کند تیربار را خاموش کند آقای فرومندی پشت بیسیم بود گفت یک نفر را بفرستید برود تیربار را خاموش کند آن بیسیم چی که عصبانی بود گفت که آقا از دل خوششون حرف می زنند در قرارگاه نشستند دستور می فرمایند که یکی برود و تیربار را خاموش کند» شهید فرومندی گوشه بیسیم را گذاشت، یک موتور تریل سوار شد آمد خط از همین آدمی که بیسیم زده بود حالا فرمانده گردان بود فرمانده محور بود، پرسید تیربار کجاست، گفت «فلان جا در فلان کنج خاکریز» بلند شد رفت یک آریجی برداشت تیربار را خاموش کرد. آمد سوار موتور شد و رفت قرارگاه. هیچی هم نگفت این ها مصداق است. یعنی وقتی شما این ها را می گوئید تا هر وقت دوباره اسم شهید فرومندی را جلوی شما بیاورند این خاطره تبادر ذهنتان می شود. حرفم تأثیرگذاری مصادیق در کنار مفاهیم است. البته امروزه در خیلی از کتاب های سرگذشت پژوهی شهدا این مهم مورد توجه قرار شده است.

چون می خواهیم به بحث مسائل تربیتی ورود پیدا کنیم یک مقداری به این موضوع نزدیک تر بشویم یک مانع دیگری که در سر راه نویسنده دفاع مقدس وجود دارد عبور از هیستوری (History) به سمت استوری (Story) است که این بحث بسیار پر دامنه ای در حوزه ادبیات و تاریخ است. به این معنی که

برای همان بحث مخاطب شناسی و جذب مخاطب، گاهی وقت‌ها از تاریخ رد می‌شویم و به داستان وارد می‌شویم یعنی برای اینکه مخاطب اثر ما را بخواند زندگی نامه شهید را تزئین می‌کنیم یا نما به آن می‌دهیم، بعضی از عناصر داستانی وارد خاطره می‌شوند. بعضی از عناصر داستانی در حوزه زبان و ساختار اثر وارد می‌شوند که این همان تضاد و دوگانگی است که عرض کردم وجود دارد. این یک نمونه دیگر از تضاد است. هرچقدر اثر را به سمت زیبایی زبان و جمع و جور کردن ساختار و آن برش‌های مستند سازی یعنی حرفه خاص مستندسازی نزدیک می‌کنیم اثر از سندیت خودش دور می‌شود. هرچقدر زبان مادر و پدر شهید را شما روتوش می‌زنید و دست‌کاری می‌کنید برای اینکه مخاطب راحت‌تر بخواند، دست انداز نداشته باشد به همان اندازه از اصالت و صداقت اثر دور می‌شود. باید گفت آن سخن‌گز دل‌برآید لاجرم بر دل نشیند. از آن بر دل نشستن دور می‌شویم. در واقع تردید مخاطب را به اثر بیشتر می‌کنیم. وقتی که نگاه می‌کنیم می‌گوییم مادر شهید که این جوری صحبت نمی‌کند، الان دو شاخه زندگینامه‌نویسی داریم. یکی زندگینامه داستانی و دیگری زندگینامه غیرداستانی. معمولاً طیف گسترده‌ای از بچه‌های جنگ و از یادگاران دفاع مقدس با زندگینامه‌های داستانی مخالف هستند. می‌گویند این داستان‌پردازی است و این‌ها دروغ است. این‌ها همان نما و روتوش است و البته یک چیزی شبیه به این را ما در سینمای دفاع مقدس و مسائل تلویزیون هم داریم که طیفی از مخاطبین، داستان‌های پرجاذبه و اکشن دفاع مقدس را می‌پسندند اما طیفی از مخاطبین که صحنه‌ها را خودشان دیده‌اند می‌گویند که آن جبهه‌هایی که ما در آن حضور داشتیم نیست. پس تضادی که وجود دارد بین این است که اگر عناصر داستانی به اثر برای جاذبه بیشتر، استقبال مخاطب وارد شود اثر را از آن صداقت و بکارت خودش دور می‌کند. این هم یک مسئله‌ای است که شخصیت‌پردازی، فضاسازی و مسائل زبانی را وارد اثرهای مستند می‌کنیم؛ این یک سیری دارد که کمترین دست‌کاری زبان خاطره‌گوها، گوینده‌ها و روایتگرهاست و بیشترین آن را هم عرض کردم که فضاسازی شخصیت‌پردازی است و بالاترینش گاهی وقت‌ها متأسفانه ورود حادثه‌های دروغین در عرصه داستان‌های شهداست.

یک نکته هم اینجا عرض کنم و آن مقوله تأثیرگذاری و تربیت در این کتاب‌ها است که این موضوع مسئله بسیار مهمی است. عنصری است در داستان‌نویسی که از آن به عنوان هم‌ذات‌پنداری یاد می‌کنیم که در تمام آثار سینمایی و تلویزیونی که شما می‌بینید و رمان‌ها و داستان‌هایی که می‌خوانید

اگر عنصر هم‌ذات‌پنداری در شما ایجاد نشود در واقع حس هم‌ذات‌پنداری به شما دست ندهد آن اثر را نمی‌توانید بخوانید. دنبال کردن اثر رابطه مستقیم با جریان هم‌زادپنداری دارد. با شخصیت‌های آن اثر که برای شما هول و ولا، حرص و جوش، تعلیق و گرفتاری فکری و ذهنی ایجاد می‌کنند درگیر می‌شوید. هم‌ذات‌پنداری باعث می‌شود که مخاطب نسبت به سرنوشت شخصیت اثر اظهار نگرانی کند. یکی از احساسات مخاطب در رابطه با آن شخصیت بروز پیدا می‌کند. مثلاً برای من شخصیت شهید برونسی، شخصیت شهید آقاسی زاده، شخصیت شهید رفیعی مهم می‌شود. شکست ایشان، پیروزی‌شان، غصه و شادیشان برایم مهم است، برای همین است که وقتی جلوی تلویزیون نشستیم وقتی اسلحه‌ها بالا می‌رود ما جوش می‌زنیم، عرق می‌کنیم و گاهی وقت‌ها می‌ترسیم به خاطر همین سرمان را کنار می‌بریم یا به تلویزیون خیره می‌شویم یا کار مهمی را که داریم رها می‌کنیم و جلوی تلویزیون می‌ایستیم یا در رمان خوانی صفحه کتاب را نمی‌بندیم تا آن را تمام کنیم و این آن مسئله مهم است.

همراهی با شخصیت، تقلید از شخصیت در امور تربیتی مهم است. تقلید رفتار و اعمال آن شخصیت و نهادینه شدن آن به عنوان یک الگویی رفتاری در وجود مخاطب، بستگی تام به همین هم‌ذات‌پنداری دارد. احساسات شما نسبت به یک اثر سینمایی یا یک اثر نوشتاری ممکن است چندجور احساس باشد؛ احساس نفرت، احساس خشم، احساس دلسوزی، احساس محبت و حتی احساس عشق؛ اینگونه است که بعضی از شخصیت یا ستاره‌های سینما محبوبیت پیدا می‌کنند. که این کار با هم‌ذات‌پنداری صورت می‌گیرد. همانندسازی و همراه شدن با آن اثر در کتاب‌های دفاع مقدس کار بسیار سختی است و انتظار ما از مخاطب خیلی بالاست. یعنی وقتی شما نام کسی به نام شخصیت برونسی را می‌برید انتظار داریم که به‌طور تمام و کمال ویژگی‌های آن شخصیت به ما منتقل شود اما صحنه‌هایی را بچه‌های دفاع مقدس در جنگ دیدند که الان برای انتقالش مشکل دارند که این انتقال بد هم بعضی از مسائل را ایجاد کرده است. به عنوان مثال رزمنده‌ای که روی میدان مین دراز می‌کشد و روی سیم خاردار دراز می‌کشد که بچه‌ها از روی ایشان رد بشوند این عمل با عقل جور در نمی‌آید. این صحنه‌ها را دیدیم ولی نمی‌دانیم چطوری و چگونه این‌ها را باید منتقل کنیم؛ در رابطه با شهید فهمیده یک جایی داشتیم صحبت می‌کردیم بحث سر این بود که شهید فهمیده خودش را کشته. نمی‌توانسته این نارنجک را پرت کند و خودش زیر تانک نرود. آنجا مسائل متعدد دیگری هم مطرح شد. مطرح

شد که حال و هوا و آن اتفاقی که آن جا افتاده در هیچ اثری منعکس نشده است. یعنی هیچ کس قدرت ادبی و هنری این را نداشته که فضایی را که شهیدفهمیده به این تصمیم رسیده است را منعکس کند تا با آن فضا هم‌ذات‌پنداری کنیم و این را باور کنیم. باید گفت هرکس از ظن خود شد یار من. هرکسی یک چیزی گفته، در حالیکه شهیدفهمیده اصلاً مجروح خیلی سختی بوده یعنی امید به حیات خودش نداشته است. ببینید این چقدر از ابهام آن مسئله را کم می‌کند و وقتی که شما بگویید آقای فهمیده جلوی تانک دراز کشیده بود مجروح بود و چه این نارنجک را منفجر می‌کرد و چه نمی‌کرد این تانک از رویش رد می‌شد فرض را این جوری بگیرید، یا فرض را آن جوری بگیرید که این تانک قرار بوده از روی یک پل رد شود که بعضی‌ها این جوری نقل می‌کنند یا از یک دهانه رد بشود که توقف این تانک مساوی بوده با توقف یک گردان تانک دشمن و توقف یک گردان تانک مساوی بود با اینکه تعدادی زیاد از نیروهای رزمنده ما از تلفاتشان جلوگیری بشود و مسائلی از این دست؛ در چنین شرایطی برای اینکه این تانک یا این پل منفجر بشود و جلوی هجوم دشمن گرفته شود خوب یک نفر باید جانش را فدا کند و شهیدفهمیده این کار را می‌کند - که درود و رضوان خداوند سبحان بر او و بر تمامی شهدای حق از صدر اسلام تاکنون باد - ولی به هیچکدام از این‌ها توجه نمی‌کنیم. می‌گوییم ایشان نارنجک را برداشت و زیرتانک رفت و تانک هم منفجر شد. بعد متأسفانه دانش آموزان و دبیرستانی‌های ما می‌آیند و این حماسه را جُک می‌کنند و می‌گویند که تانک بوق نداشته و مسائلی که شما با آن دست به گریبان هستید.

حرفم این است که کار، کار سختی است یعنی توقع از نویسندگان دفاع مقدس در انتقال این مسائل توقع خیلی بالایی است. خیلی از مواردی که رزمنده‌ها در جنگ دیده اند را نمی‌توان منتقل کرد از آن گذشته خیلی از کتاب‌های سرگذشت نامه شهدا بعد از ۲۵ یا ۲۶ سال از جنگ دارد تدوین و جمع‌آوری می‌شود. مثلاً، فرض بفرمایید فرمانده ای که آنجا سَنَس ۳۰ سال بوده الان ۵۵ یا ۶۰ سال سنش است لذا خیلی از اتفاقات آن دوران را از یاد برده است یا دچار مشکل حافظه شده یا کم حوصله شده یا بیماری و مسائل به اصطلاح جانبازی یا شیمیایی شده است نمی‌تواند حرف بزند و این‌ها مسائلی هستند که در حوزه انتقال این ارزش‌ها هست و دامنه اش خیلی گسترده است. ببینید نکته ای که می‌خواهم اشاره کنم و آن اینکه ابزاری که نویسنده برای انتقال یک مصداق به مخاطب دارد و یا کارهایی را که انجام می‌دهد تا یک اثر به دست شما برسد به صورت فهرست اشاره می‌کنم:

۱. دخالت در سطح زبان راوی برای بهتر شدن.
 ۲. تحلیل و نتیجه گیری، ممکن است در اثر اتفاق بیفتد.
 ۳. قضاوت و در واقع شعار، در خیلی از آثار این اتفاق می افتد.
 مثل معروفی است که می گوید: «تو با من بگو که با کیان زیستی تا که من بگویم که تو کیستی».
 آقا بگو فلانی چکاره بود. چکار کرد، کجا رفت و به اصطلاح چه عقیده ای داشت تا من بفهمم چه کسی است ولی بجای اینکه اینها را بگویم به شعار دادن شروع می کنم. مثلاً می گویم جوانمرد عرصه دفاع مقدس که تمام عمر خودش را در پای ایمان و اعتقاد خودپافشاری کرده بود...
 ببینید وقتی وارد این عرصه می شویم مسئله دچار مشکل می شود یعنی خودمان را قاطی مسئله می کنیم. بعضی از آثار تقریباً به جای تأثیرگذاری تبدیل می شود به لقمه های جویده که حال را بد می کند. ورود به مسأله زبان نمی کنم.

اما بحث سندیت و مستندات را توضیح می دهم. من در کتاب «الگو» دو سه خاطره آوردم که اینها را سندهایش آدمی که آن خاطره را گفته بود را پیدا کردم. اتفاقاً یکی از این آدمها را در بستر بیماری یافتیم که حال بسیار وخیمی داشت. چون خاطره خیلی ثقیل و سنگین بود و حکایت از یک مکاشفه معنوی داشت که برای خود من هم باورپذیری آن سخت بود رفتم آن آدم را پیدا کردم و از او سؤال کردم که او در بستر بیماری در یک حالت خاصی آن داستان را برای من تعریف کرد تا اینجا سند را آوردم. آقای فخرزاده از اساتید تاریخ شفاهی چند وقت پیش خاطره ای نقل کردند که تأثیرپذیری خاطرات را در علوم تربیتی بیان می کند. ایشان می گفت: در جبهه بودیم در قرارگاهی یک کامیون هندوانه آوردند. هوا هم گرم بود و این هندوانه خیلی می چسبید. گفتند یک عده ای بیایند و کمک کنند که این هندوانه ها را تخلیه کنیم. این کامیون از شهر آمده و می خواهد برگردد و به شهر برود و برای انتقال این به خط باید از ماشین های نظامی استفاده کنیم. من رفتم به اینها کمک کردم خیلی دلم می خواست که یکی از این هندوانه ها را بشکنم و بخورم. آن کسی که متصدی هندوانه ها بود گفت که این هندوانه ها فقط برای بچه هایی است که در خط مقدم هستند - گاهی وقتها از این اتفاقات می افتاد بعضی از غذاهایی که در آشپزخانه پخته می شد می گفتند اینها برای خط مقدمی هاست چون ویژگی خاصی داشت. مثلاً گاهی وقتها من یادم هست ماشین غذا از پشت خاکریز می رفت و در کیسه های پلاستیکی یک پرس غذا ریخته بودند به محض اینکه ماشین در این

فضای دود و آتش دشمن وارد می شد این کیسه‌های پلاستیک غذا را به صورت کنسروی یا کمپوتی به سمت سنگر پرت می کردند و ما می گرفتیم باز می کردیم عرضم این است که تغذیه خط مقدم یک‌سری ویژگی‌هایی داشت - گفت این هندوانه‌ها برای رزمنده‌های خط مقدم است کسی از آن‌ها استفاده نکند. گفت من نمی توانستم نفس خود را کنترل کنم و درصدد بودم یک جوری خود را به این هندوانه بزنم. خلاصه این‌ها را پیدا کردیم و جمع کردیم. یک هندوانه را کنار پایم گذاشتم و با پایم هلش دادم. یک خانه خرابه ای آنجا بود گفتم بروم داخل آن خانه خرابه و آنجا این هندوانه را بخورم. من رفتم و این هندوانه را به زمین زدم و دو تکه شد مشتم را در همان نقطه ای که به آن می گوئیم گل وسط هندوانه بردم که خیلی خوشمزه است و تخم هم ندارد؛ آن را برداشتم که گاز بزنم یک لحظه چشمم در آن خرابه‌خانه به نوشته ای جلب شد. کنار دیوار نوشته بود «الم يعلم بان الله یری» "آیا نمی دانید که خدا شما را می بیند" بعد از دیدن این آیه شریفه دستم همین جوری ماند داخل هندوانه؛ من از گیر رزمنده و فرمانده و تدارکات در رفته بودم برای اینکه دلی از عزا در بیاورم اما دستم همین جوری روی هوا ماند. عرضم این است که گاهی وقت‌ها انتقال خوب خاطره و صداقتی که در گفتار وجود دارد این باعث می شود که تأثیر تربیتی اش را خیلی زیاد کند.

نکته دیگر اینکه امروزه در حوزه سرگذشت پژوهی شهدا دو نگاه جدی و برطرفدار وجود دارد. یک نگاهی که توأم با معنویت ماوراءالطبیعی مثل رویاها، مکاشفه‌ها، پیشگویی‌ها، مرگ آگاهی‌ها و امثال این‌ها است و نگاه دیگر و مقابل نگاهی است که با تردید به این‌ها می نگرد و تشکیک می کند. هر دوی این نگاه در یک حوزه ای می تواند باهم جمع شود. اما آن نگاه مقابل نگاهی مادی مبتنی بر تخریب، معنویت‌زدایی و تخریب معنویت در دنیاست که الان در کل دنیا آغاز شده است؛ یعنی حرکتی شروع شده که هرچه مسائل معنوی و مسائل ماورای طبیعی است را رد می کند و تشکیک ایجاد کند. نسبت‌گرایی، آرمان‌گریزی، آرمان‌ستیزی و امثال این موارد مسائلی است که در مقابله با مسائل معنوی وجود دارد. این مسئولیت و رسالت ما را برای بیان مسائل ماورای طبیعی و معنوی خیلی بیشتر می کند. یک نکته ای را یکی از دوستان گفت که جالب است. ببینید آقای رئیس جمهور این دعای اللهم عجل لولیک الفرج را که در ابتدای سخنرانی خودشان حتی در سازمان ملل هم باشند معمولاً اصرار دارند بخوانند. برای ما این سوال بود که چرا ایشان این دعا را در سازمان ملل می خوانند به هر حال آدم باید مخاطب‌شناس باشد. در آنجا خواندن این دعا چه معنایی دارد؟ این سؤال برای ما

پیش آمده بود که بعداً در یک تحلیل دیدم که آقای گفته بود که این کار ایشان در این راستا که وقتی نظام استکبار منجی‌زدایی و موعودزدایی را پیشه خودشان کرده اند و طیف گسترده‌ای در این زمینه دارند کار می‌کنند از این طرف هم به آنها باید حمله شود یعنی بگوییم اللهم عجل لولیک الفرج.

دکتر سعیدی:

تشکر می‌کنیم از استاد مهرداد. این جلسه مقدمه‌ای است برای پیوند هرچه بیشتر دوستان در حوزه ادبیات دفاع مقدس، همکاران، دانشجویان در حوزه ادبیات دفاع مقدس و همکاران و دانشجویان در حوزه علوم تربیتی و روانشناسی که این پیوند متأسفانه تا به حال به شکل عملیاتی انجام نشده است و این جلسه هم به عنوان یک مقدمه‌ای است برای اینکه بتوانیم با حمایت بیشتر عزیزان این مسئله را دنبال کنیم.

دکتر اصغری تکاح:

با عرض سلام و ادب و احترام. ابتدا لازم می‌دانم مقدم جناب آقای مهرداد هنرمند دفاع مقدس را در جمع دانشجویان گرامی بدارم و تشکر کنم از ایشان و آقای دکتر سعیدی رضوانی که این فضا را برای همکاران محترم دانشکده فراهم کردند و امیدوارم این فضا در جلسات عادی به صورت تخصصی و با تنوع بیشتری ادامه پیدا کند. چند نکته را متذکر می‌شوم که امیدوارم باز اساتید محترم در این مبحث مشارکت بکنند.

یک نکته کلی و شاید کم ارتباط با این بحث این است که تجربه دفاع مقدس که قصه بسیار ویژه تاریخ ایران اسلامی در آن قرار دارد متأسفانه با توجه به اینکه هنوز چند سالی از آن فضا دور نشدیم و هنوز یادگاران آن دوران در بین ما هستند هجمه‌هایی بر خود اصل دفاع مقدس شروع شده است. فکر می‌کنم که یک روند جدیدی شروع شده که عزت، افتخارات و ارزش‌های ما و دیدگاه‌هایی که در دفاع مقدس بود را اگر بتوانند به صورت منفی جلوه بدهند و سوء استفاده کنند اگر نتوانستند حداقل خدشه دارش کنند. حال کم کاری از کجاست این یک بحث دیگری است. و تحلیل دیگر اینکه خیلی از کشورها جنگ و دفاع داشته اند اما تا الان با وجود زحمات‌های کشیده شده کم کاری‌های زیادی در این زمینه داشتیم البته باز در همان قسمت هم هنرمندان ظاهراً از گروه روانشناسان و

متخصصان علوم تربیتی بسیار جلوتر هستند این هم یک نقدی بر خود ما است. قسمت هنری به هر حال فعالیت‌های بیشتری در مورد داستان، روایت و اثرگذاری روان‌شناختی داشته است. داستان، زیربنای روان‌شناختی دارد. آقای مهرداد اشاره کردند که در داستان با شخصیت‌ها، فضا و اتفاقاتی که می‌افتد هم‌ذات‌پنداری می‌شود و می‌توان برای انتقال ارزش‌های دوران دفاع مقدس به‌عنوان ابزار مورد استفاده قرار بگیرد که یک ابزار بسیار اثرگذار در مورد دفاع مقدس ممکن است داستان، فیلم، نمایش‌نامه و فعالیت‌های زنده‌ای مثل نمایشگاه‌ها در موزه‌های هنر را نیز شامل شود؛ منتهی داستان در این بین از لحاظ اثرگذاری اثر بیشتری دارد و همین‌طور مستند که می‌تواند دست‌مایه فعالیت‌های دیگر در زمینه روان‌شناسی شود. اگر بخواهیم اینگونه نگاه کنیم باید گفت کارکرد اصلی داستان، مدل‌سازی است. مدل ارائه می‌کند. البته می‌توان مدل را ساخت، خیلی از جاها مدل را می‌سازند. داستان‌های دفاع مقدس به‌ویژه در زمینه سرگذشت‌نامه شهدا ارائه مدل هستند. بحث بسیار متفاوت است. یک موقعی مدل را خودمان می‌سازیم مثلاً در مورد سریال بسیار معروفی که از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران پخش شد و طرفداران خاص داشت و نسخه‌های بعدی آن هم به زبان‌های دیگری آمد شما دیدید که از یک سریال آشپزباشی چه چیزی ساختند چقدر مخاطب جمع کردند. به کسی که این داستان را نوشته بود و خمیرمایه اصلی سریال را به دست کسانی که آن را ساخته بودند داده بود گفته بودند از نظر مستند تاریخی چطوری است؟ گفته بود در مباحث تاریخی یک خطی داریم. یک نفر آشپز در یک آشپزخانه‌ای این طوری قرار می‌گیرد. حال اگر از آن بُعد تجاری، بُعد تربیتی، ارزش‌های ملی، فرهنگی و چیزهای دیگر ساختند این به دلیل قدرت مدل‌سازی بود که در قلم یک نویسنده آمد. بعد قدرت‌های دیگر هنری از زبان هنر آمد و مخاطب را جذب کرد و اثرگذار بود. ما مدل را داریم. شهدا اسوه‌های بسیار مناسبی هستند. دفاع مقدس فقط یک دوران نیست که به دید توپ، تانک، اسلحه و خاک‌ریز نگاه کنیم بلکه در دفاع مقدس ایده‌ها، ارزش‌ها، افکار و نحوه نگرشی که افراد در آن برهه داشتند باید بیاید و در قالب‌های گوناگون و متنوع فرهنگی و هنری که بهترین قالبش زندگینامه شهدا و داستان‌هایی که از آن می‌توان استخراج کرد به مخاطبان جامعه ما منتقل شود مطمئناً الگوهای برای ادامه آن فضا خواهیم داشت. معمولاً هم این طوری است که وقتی مدلی ارائه می‌شود مهمترین قسمت مدل، جلب توجه است که توجه مخاطب جلب بشود. وقتی که توجه جلب شد بعداً این را با خودش همراه می‌کند. این انگیزه را برای تداوم خواندن و ادامه دادن

مطلب فراهم می کند. معمولاً در این فضا فرد دچار یک سری چالش های شناختی می شود. یک عدم تعادل شناختی برای او ایجاد می شود؛ قبلاً یک چیزی فکر می کرده اما یک چیز دیگری را الان می خواند. یک اتفاق هایی در زندگی خودش رخ داده است و الان که این کتاب را می خواند و خودش را جای شخصیت داستان می گذارد می گوید اگر من جای آن شخصیت باشم عملکردم چگونه خواهد بود؟ لذا دچار یک سری ناهماهنگی های شناختی و عدم تعادل شناختی می شود و اگر این وضع ادامه پیدا کند فرد می تواند از دل این ها به یک شناخت جدید و انگیزه جدید برای بازسازی خودش و زندگی روزمره خودش دست پیدا بکند.

امیدوارم در آینده ای نزدیک با پیگیری های آقای دکتر سعید رضوانی و همکاران دیگرمان این تعاملات بیشتر و به ویژه به بحث اثرگذاری اثرات تربیتی زندگینامه شهدا که به آن اشاره ای مختصر شد بیشتر پرداخته شود.

جناب آقای مهرداد به مستندات این نوشته ها اشاره کردند که من در پایان بعضی از کتاب ها، تصاویر و برخی از مستندات دست نوشته ها آمده بود. به نظر می آید که حتی نقل و قول های مستقیم که از مادر، خواهر شهید و کسان دیگری که در داستان از آنان نامی برده شده است نیز باید بیاید. اما در خود کتاب هم یک ارجاع داده بشود که عین گفته فرد هم در زمینه هست و افراد بتوانند عینی و مستند آن گفته فرد را دیده و بدانند که واقعاً یک فردی عین این جمله را گفته است.